



معاونت آموزش متوسطه
کارشناسی تکنولوژی و گروه های آموزشی
گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دوره اول متوسطه
نگارش پایه نهم
درس ششم (قالبی برای نوشتن برگزینیم.)
مدرس: هدیه مرادی
با نظارت علمی سرگروه آموزشی، آقای ولی کیانی پور
سال تحصیلی:
۱۳۹۹ - ۱۴۰۰

به نام خداوند
عشق و زیبایی



درس ششم

جلسه اول

فعالیت نگارشی یک

تدریس درس

چکیده درس ششم

همه چیزهایی که در اطراف ما هستند، ظرفی دارند، نوشته هم ظرفی دارد. به ظرف نوشته، قالب می گویند. هرگاه موضوعی را برای نوشتن انتخاب کردیم، ابتدا باید قالب آن را مشخص کنیم؛ زیرا هر موضوعی را نمی توان در هر قالبی بیان کرد. تعیین قالب در نوشتن به ما کمک می کند که نوشته خود را بهتر و آسان تر سر و سامان بدهیم. همان گونه که برای تهیه و خوردن غذا به ظرف های گوناگونی مانند: دیگ، بشقاب، لیوان، نمکدان و ... نیاز داریم، «قالب نوشتن» هم انواعی دارد. پرکاربردترین قالب های نوشتن: نامه غیر رسمی، نامه رسمی، خاطره، سفرنامه، زندگی نامه، گزارش، داستان و ...

پربکاربردترین قالب های نوشتن



پُرکاربردترین قالب‌های نوشتن

◀ نامه غیررسمی:

◀ به پسرِم پیاموزید که به ازای هر انسان شیاد، انسان‌های درست و صدیق هم وجود دارند. به او بگویید در ازای هر سیاستمدار خودخواه، رهبر یا حمیتی نیز وجود دارد. به او پیاموزید که در ازای هر دشمن، دوستی هست.

می‌دائم که وقت می‌گیرد؛ اما به او پیاموزید، اگر با کار و زحمت، یک دلار کسب کند، بهتر از این است که پنج دلار از روی زمین پیدا کند. به او پیاموزید که از باختن پند بگیرد و از پیروز شدن لذت ببرد. او را از غیظه خوردن پرحذر دارید. به او نقش و تأثیر مهم خندیدن را یادآور شوید. اگر می‌توانید به او نقش مهم کتاب در زندگی را آموزش دهید. به او بگویید که تعمق کند و دقیق شود به پرتندگان توی آسمان، به گل‌های درون باغچه و به زنبورهایی که در هوا پرواز می‌کنند، به پسرِم پیاموزید که در مدرسه بهتر است مردود شود، اما با تقلب به قبولی نرسد.

به پسرِم یاد دهید که با ملایم‌ها، ملایم و با گردن‌کشان، گردن‌کش باشد. به او بگویید به باورهایش ایمان داشته باشد، حتی اگر همه، خلاف او حرف بزنند. به پسرِم یاد دهید که همه حرف‌ها را بشنود و سخنی را که به نظرش درست می‌رسد، انتخاب کند.

ارزش‌های زندگی را به پسرِم آموزش دهید. اگر می‌توانید به پسرِم یاد دهید که در اوج اندود، تبسم کند. به او پیاموزید که در اشک ریختن، خجالتی وجود ندارد. به او یاد دهید که می‌تواند برای فکر و شعورش مبلغی تعیین کند. اما قیمت‌گذاری برای دل، بی‌معناست. به او بگویید تسلیم هیاهو نشود و اگر خود را برحق می‌داند، پای سخنش بایستد و با تمام قوا بجنگد.

در کار درس دادن به پسرِم، ملایمت به خرج دهید؛ اما از او یک نازپرورده نسازید؛ بگذارید شجاع باشد.

◆ نامه آبراهام لینکلن به آموزگار پسرش

◀ نامه رسمی:

به نام پروردگار

تاریخ _____

درخواست گواهی تحصیلی

مدیر محترم دبیرستان رازی

با سلام و احترام

این جانب پارسا ایران نژاد، دانش آموز پایه نهم، به رشته گرافیک علاقه دارم و به همین سبب می خواهم در هنرستان، ثبت نام کنم. خواهشمندم مدارک و گواهی تحصیلی این جانب را در اختیارم قرار دهید.

با سپاس

امضا

نام، نام خانوادگی

خاطره:

چون ستم در شناسنامه کم بود، باید یک سال صبر می‌کردم تا بتوانم به مدرسه بروم. از طرفی، دوستان و هم‌بازی‌هایم، همه به مدرسه می‌رفتند و این برایم ناراحت کننده بود. غصه می‌خوردم و گریه می‌کردم. پدرم وقتی گریه‌های مرا دید، شناسنامه‌ام را برداشت و بدون آنکه بگوید چه تصمیمی دارد، اسب سفیدش را زین کرد و از خانه بیرون رفت. من در گوشه‌ای، زانوی غم در بغل گرفته، از اینکه نمی‌توانستم به مدرسه بروم، فقط اشک می‌ریختم.

بعد از ظهر بود که پدرم به خانه برگشت. نشانه‌های شادی را در قیافه‌اش دیدم. او پس از آنکه زین و برگ اسبش را پایین گذاشت، به طرفم آمد و یک شناسنامه جدید با جلد صورتی رنگ به من داد و گفت: «بگیر و فردا با بچه‌ها به مدرسه برو. شناسنامه جدید به تاریخ ۱۳۳۶ برایت گرفتم.»

♦ می‌گویم تا بماند

سفرنامه:

اقامت ما در دولت آباد، ده روز طول کشید. از آنجا به قم آمدیم. برای رفتن به تهران، فکر گرمی هوا و بدی کاروانسراهای بین راه، ما را بر آن داشت که دلیجائی بگیریم و یک روزه، خود را به تهران برسائیم. صبح از قم حرکت کردیم. تا علی آباد، خوب آمدیم. بعد از ناهار، مال‌های [چارپایان] دلیجان، بنای نرفتن را گذاشتند. به زور شلاق سورچی‌ها، تا دو فرسخ آن طرف علی آباد رفتیم. مال‌ها آنجا سر را زدند. از آنها مأیوس شدیم. دو نفر از همراهان ما هر کدام بر یک اسب دلیجان سوار شدند و به قلعه محمدعلی خان رفتند...

♦ شرح زندگانی من

غلامرضا تختی، در روز پنجم شهریور ماه ۱۳۰۹ در خانواده‌ای متوسط و مذهبی در محله خانی آباد تهران به دنیا آمد. «رجب خان» - پدر تختی - غیر از وی، دو پسر و دو دختر دیگر نیز داشت که همه آنها از غلامرضا بزرگ‌تر بودند. «حاج قلی»، پدر بزرگ غلامرضا، فروشنده خواربار و پُشن بود.

از قول رجب خان، تعریف می‌کنند که حاج قلی در دکانش بر روی تخت بلندی می‌نشست و به همین سبب در میان اهالی خانی آباد به حاج قلی تختی شهرت یافته بود. همین نام بعدها به خانواده‌های رجب خان منتقل شد و به «نام خانوادگی» تبدیل گشت.

نخستین واقعه‌ای که در کودکی غلامرضا روی داد و ضربه‌ای بزرگ و فراموش نشدنی بر روح او وارد کرد، آن بود که مرحوم پدرش برای تأمین معاش خانواده ناچار شد خانه مسکونی خود را فرو بگذارد. تختی سال‌ها بعد در آخرین مصاحبه خود از آن ماجرا به تلخی یاد می‌کند. غلامرضا تنها نه سال در دبستان و دبیرستان منوچهری که در همان خانی آباد قرار داشت، درس خواند و به قول خودش، هیچ گاه شاگرد اول نشد. او ورزش را از نوجوانی آغاز کرد ...

♦ برگرفته از پایگاه رایانه‌ای «آکادمی المپیک»

هفته گذشته، ما را به تماشای برج میلاد در شهر تهران بردند. وقتی به آنجا رسیدیم، شخصی با لباس ویژه جلو آمد و گفت: «من راهنمای شما هستم. از اینکه مهمان ما هستید، خوشحالیم. هرگونه اطلاعاتی که دربارهٔ برج میلاد می‌خواهید، از من بپرسید تا برایتان توضیح دهم.»

بعد خودش شروع کرد و گفت:

«برج میلاد آسمان‌خراشی چند منظوره است که در شمال غربی شهر تهران قرار دارد. این برج، ششمین برج جهان، بلندترین برج ایران و مشخص‌ترین ساختمان شهر تهران است؛ ارتفاع آن ۴۳۵ متر است.

پا کار برج میلاد، از دو بخش تشکیل شده است:

الف) پی دایره‌ای به قطر ۶۶ متر و ضخامت ۳ تا ۴/۵ متر از بتن.

ب) سازهٔ انتقالی که نوعی هرم ناقص است، شامل: هستهٔ مرکزی دیواره‌های مایل و دیواره‌های مثلثی.

هستهٔ مرکزی، یک هشت ضلعی به قطر ۲۸ متر با تعدادی حفره است که از آن برای آسانسور، راه پله و تأسیسات استفاده می‌شود.

بدنهٔ اصلی برج که سازهٔ بالا و دکل آنتن روی آن قرار می‌گیرد، از چهار پاله و دو هشت ضلعی تو در تو، تشکیل شده است و چند دیواره، ارتباط آنها را با یکدیگر برقرار می‌کنند...»

آقای راهنما همچنان توضیح می‌داد و ما تماشا می‌کردیم و گوش می‌دادیم.

♦ مجلهٔ رشد نوجوان، ش ۱۷۹، با تغییر



نزدیکای عید پارسال بود که آقا شیر، تو آفتاب دلچسب دراز کشیده بود؛ دست‌ها را زیر پال‌های پریشانش گذاشته بود و به رادیو گوش می‌داد. رادیو پیام جنگل هم یک در میان، پیام‌های بهاری می‌داد و می‌گفت: «ای اهالی جنگل، بهار آمده است... جهان در حال تغییر و تحول است، آیا شما هم تغییری کرده اید؟ چند روز دیگر عید نوروز است، آیا دوستی دارید که به دیدارش بروید؟»

آقا شیر، یکهو به خود آمد. در یک چشم بر هم زدن، از این رو به آن روشد. او دید که در آستانه بهار نه تنها هیچ دوست و رفیقی ندارد، بلکه همه از دستش فراری هستند؛ پس به طرز وحشتناکی تصمیم گرفت، آدم خوبی (بیخشید! شیر خوبی) بشود؛ اما نمی‌دانست چه طوری. بنابراین با یکی از ریش سفیدان جنگل مشورت کرد.

این ریش سفید، کسی نبود جز «میرزا یز زنگوله پای زرنگ آبادی» که پوستش عینهو زغال سیاه بود؛ اما ریشش از ماست سفیدتر...

◆ در روزگاری که هنوز پنجشنبه و جمعه اختراع نشده بود



فعالیت های نگارشی

◆ نوشته های زیر، بخشی از متن اصلی یک نوشته اند، آنها را بخوانید و قالب هر کدام را مشخص کنید.

◀ سومین روز نمایشگاه کتاب، با ازدحام نسبی بازدیدکنندگان ادامه یافت. صحن مصلاي تهران، شبستان ها، استراحتگاه ها و قسمت های مختلف نمایشگاه، میزبان جمعیتی بود که ترجیح داده بودند، روز تعطیل خود را در این فضا سپری کنند. چه کتاب بخرند و چه نخرند. می دیدم که علاقه مندان به کتاب، مقابل غرفه های ناشران، جمع شده اند.

اکثر بازدیدکنندگان، کیسه های تبلیغاتی در دست داشتند و یکی دو تا کتاب توی آن، جا داده بودند. همین طور که دیده ها و شنیده هایم را یادداشت می کردم، با چند نفر درباره وضعیت نمایشگاه صحبت کردم.

یکی از بازدیدکنندگان که دختر دانشجویی بود، گفت: «برای یک کتاب فقط ۳۰۰ تومان تخفیف گرفته است و این مبلغ، حتی از قیمت پلیت رفت و برگشت مترو هم کمتر است.» یک دانشجوی زبان انگلیسی هم از بخش کتاب های خارجی نمایشگاه، چندان راضی نبود. یک آقای معلم هم که ظاهراً ادبیات فارسی درس می داد، خیلی خیلی راضی بود. او خوشحال بود که فقط در ۴ ساعت توانسته، کتاب های مورد نظرش را خریداری کند.

شبستان مصلا (بخش ناشران عمومی) را ترک کردم و به شلوغ ترین قسمت نمایشگاه، یعنی بخش ناشران کودک و نوجوان رفتم. سالن های بخش کودک نمایشگاه، در قسمت شمالی مصلا واقع شده بود و در آنجا، شور و شادی خاصی حکم فرما بود. در ورودی بخش کودک، یکی از ناشران خوش ذوق، مسابقه نقاشی برگزار کرده بود. در این مسابقه، هر کودکی که نمایشگاه کتاب را از نگاه خودش نقاشی می کرد، سه جلد کتاب هدیه می گرفت....

گزارش

قالب:

◀ در سرزمینی بسیار دور از اینجا، در آن سوی رود سبز، زماتی کوه سیاهی بود که قلّه اش مثل تگّه فلز نخراشیده و نتراشیده‌ای، سفیدی آسمان را می شکافت. روستاییان اسم آن کوه را «کوه بی ثمر» گذاشته بودند؛ چون در آنجا هیچ گیاهی نمی روید و هیچ پرند و چرنده‌ای مانند‌گار نمی شد...

♦ جایی که کوه بوسه می زند بر ماه

داستان

قالب:

◀ عزیز من، از اینکه این روزها، گهگاه و چه بسا غالباً، به خشم می آیی، ابداً دلگیر و آزرده نیستم. من خوب می دانم که تو سخت ترین روزها و سال های تمامی زندگی را می گذرانی، حال آنکه هیچ یک از روزها و سال های گذشته نیز چندان دلپذیر و خالی از اضطراب نبوده است که با یادآوری آنها، این سنگ سنگین غصّه ها را از دلت برداری و نفسی به آسودگی بکشی. صبوری تو، صبوری بی حساب تو در متن یک زندگی ناامن و آشفته که هیچ چیز، آن را مفرح نساخته است و نمی سازد، به راستی که شگفت انگیزترین حکایت هاست...

♦ نادر ابراهیمی

نامه غیر رسمی

قالب:

درس ششم

جلسه دوم

درست نویسی

فعالیت نگارشی سه

فعالیت نگارشی دو

♦♦ موضوعی را انتخاب کنید و در یکی از قالب‌های نوشتاری بنویسید.

- ♦ کودکی من
- ♦ هدف زندگی
- ♦ پرواز بدون بال
- ♦ یک روز از کلاس
- ♦ نوجوانی
- ♦ جلسه امتحان
- ♦ عاقبت فرار از مدرسه

موضوع: _____

متن تولید شده دانش آموز



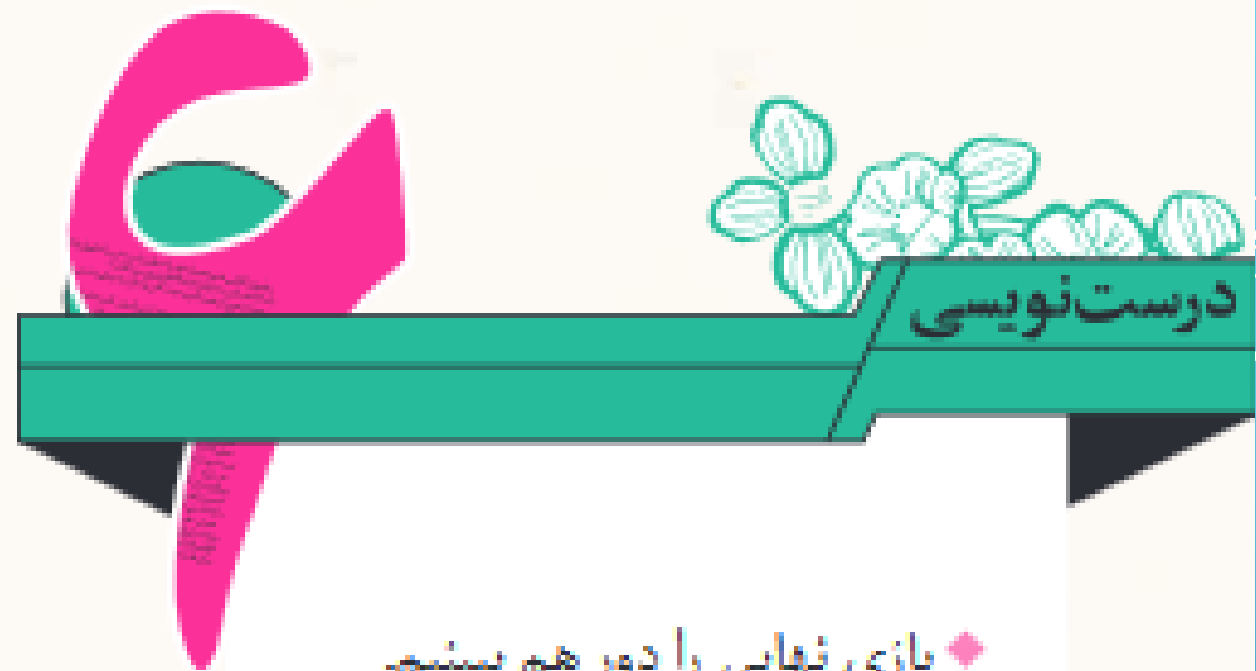
انشای یکی از دوستان خود را با سنج‌های ارزیابی زیر، نقد و بررسی کنید.

سنج‌های ارزیابی:

- ♦ داشتن پیش‌نویس:
- ♦ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املا، صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط خوش):
- ♦ بهره‌گیری مناسب از قالب‌های نوشتاری:
- ♦ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان):
- ♦ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر:
- ♦ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

نتیجه بررسی و داوری



♦ بازی نهایی را دور هم ببینیم.

♦ بازی نهایی فینال را دور هم ببینیم.

جمله «الف» درست است. در جمله «ب» یکی از دو کلمه «فینال و نهایی» زایدند.
به یاد داشته باشیم، هنگام نوشتن، از به کاربردن دو واژه کنار هم که معنای یکسانی دارند، مثل «سنگ حجرا لاسود»، «شب ليله ... القدر»، «پس بنابراین» و... بپرهیزیم.
یادآوری: در مواردی که یکی از دو واژه هم معنی، غیر فارسی باشد، واژه فارسی را نگه می‌داریم و غیر فارسی را حذف می‌کنیم.



◆ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

◆ تخته وایت برد را برای معلم آماده کردم.

تخته را برای معلم آماده کردم.

◆ ناهار ظهر را که خوردیم و بار و بندیل را جمع کردیم و راه افتادیم.

ناهار را خوردیم ، بار و بندیل را جمع کردیم و راه افتادیم.



درس ششم



جلسه سوم

مثل نویسی

مثل نویسی

در مثل نویسی، باز آفرینی و گسترش دادن و افزودن بر شاخ و برگ اصل نوشته، مورد تأکید است و هدف از این بخش بهره گیری از تخیل، فضا سازی و تولید مضمونی نو بر پایه ضرب المثل هاست. ریشه تاریخی و داستانی برخی از ضرب المثل ها در دسترس است. اما هدف از این بخش، پژوهش درباره ریشه تاریخی ضرب المثل نیست. بلکه هدف این است که هر دانش آموز از دریچه چشم خود به موضوع نگاه کند و به باز آفرینی مثل و باز سازی واقعه و فضا و رویداد آن بپردازد.

مَثَل‌نویسی

♦ مثل زیر را بازآفرینی کنید.

«فضول را بردند جهنم، گفت: حیزم‌ش تراست.»

بازآفرینی مَثَل

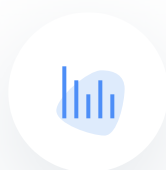
متن تولید شده دانش آموز

شادکامی و بهروزی بهره شما باد!



اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد